



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۲۵
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾			
عنوان ۴	مراتب چهارگانه اسلام و ایمان ➤ مرحله اسلام اول (اسلام شناس نامه ای) ➤ مرحله ایمان اول (ایمان تصدیقی) ➤ مرحله ایمان دوم (ایمان تسلیمی) ➤ مرحله اسلام آخر (مقام رضا)			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در واژه «حمد» بود. معنای حمد و نسبتش با برخی از واژگان نزدیک به آن گذشت. به همین مناسبت هم به معنای «تسبیح» اشاره کردیم و گفتیم که هم از مجموع کلمات اهل لغت و هم تنوع موارد استعمال آن، چنین بر می آید که درست است که تسبیح، تنزیه است، اما تنزیه محض نیست؛ بلکه تنزیهی است که اقرار به فرمانروایی و حاکمیت خدا در آن است؛ یعنی تنزیه خدا از وجود شریک در حاکمیت. اگر هم می گوییم به معنای تنزیه خدا از ضد، ند، و شبیه، همه به معنای تنزیه خدا از این است که فرمانروا و صاحب فرمانی نظیر او در کنار او و شریک او باشد. چنین معنایی در تسبیح، نهفته است؛ یعنی صرفاً این نیست که بگوییم تسبیح یعنی خدای متعال موجود مستجمع جمیع صفات کمال، و منزّه از صفات نقص است. این البته در آن هست؛ منتها بیش از آن در او وجود دارد. مسأله، تنزه او از صفات نقص به تنهایی نیست؛ بلکه «سبحان الله» یعنی خدا منزّه است از اینکه صاحب فرمانی غیر او صاحب فرمان باشد یا صاحب اختیاری غیر از او صاحب اختیار باشد؛ بلکه نوعی اقرار به فرمانروایی منحصر به فرد خداست؛ لذاست که یکی از مؤیدات این بیان ما کاربردهای «سبحان الله» یا تسبیح در قرآن کریم است؛ مثل همین آیاتی که از سوره قصص خواندیم: ﴿رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱. آنکه می آفریند، یعنی فرمان خلق و گزینش به دست اوست؛ هم خلق که تکوین است و هم گزینش که تشریع است. ﴿رَبُّكَ يَخْلُقُ﴾ که همان فرمان خلق است و ﴿يَخْتَارُ﴾ در تشریع است. ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ تشریع به دست دیگران نیست؛ چه تشریع به معنای تقنین و چه تشریع به معنای گزینش رفتار یا

گزینه‌ش صاحب امر و ولی امر که او برای دیگران اختیار می‌کند و تعیین تکلیف دیگران به دست اوست: ﴿رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾. در برابر فرمان خداوند، اختیاری ندارند؛ یعنی همه، تحت فرمان او هستند. بنابراین اگر بگوییم از اول تا پایان قرآن، مهم‌ترین مفهومی که بر آن، تأکید شده و در تعلیم و تربیت مردم بر آن، کوشش گردیده، همین معناست که تنها فرمانروا - چه در عالم خلق چه در عالم تشریع - اوست و لیس غیره؛ «بیدک لا بید غیرک منفعتی و ضرری و نقصی».

این امر (حاکمیت خدا) در روایات و ادعیه ما نیز بازتاب یافته است. در دعای «جوشن کبیر» از همان آغاز که با «سبحانک یا لا اله الا انت» شروع می‌شود، در تمامی مقاطع دعا بر این حاکمیت الهی تأکید شده است. در ادامه آیه ﴿رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ آمده است: ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^۱. عبارت: ﴿مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾ اشاره به این است که خداوند می‌داند در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله گروهی در اندیشه غصب خلافت بودند و قصد داشتند [مفاد آیه] ﴿رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ را نادیده گیرند و اختیار امر مسلمین را از اختیار خداوند خارج کنند و خودشان اختیار را به دست گیرند؛ وگرنه چه مناسبتی دارد که [آیه] ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ با [آیه بعدی که] به مسأله حاکمیت منحصر به فرد خدا بازمی‌گردد، همراه باشد و بفرماید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲؟ این آیه، ارتباط بین تسبیح و حمد را نیز نشان می‌دهد و این رابطه، پیوندی بسیار مستحکم است. برای نمونه، به برخی از مقاطع دعای «جوشن کبیر» اشاره می‌کنیم: «يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالْجَلَالُ ... يَا مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ يَا مَنْ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ يَا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ ... يَا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُقِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي جَلَالِهِ عَظِيمٌ».

البته به جز این مقاطع، تمامی مقاطع این دعا متضمن مسأله فرمانروایی است؛ منتها گاهی جلوه‌هایی از این فرمانروایی، مطرح می‌شود.

مراتب چهارگانه اسلام و ایمان

پرسشگر: بالاخره فرمانروایی... ابلاغ شده است.

معظم‌له: نه تنها ابلاغ گشته، بلکه تعلیم نیز داده شده و اساساً تربیت گشته است. این [امر] نیازمند تعلیم است و صرفاً یک اعلام نیست. آری، باید اعلام گردد، اما این اعلام باید به تصدیق و سپس به تسلیم مبدل شود. همان چهار مرتبه‌ای که برای اسلام برشمرده‌ایم، بسیار اساسی است. به راستی اگر کسی رساله‌ای در این باره نگارد، بجاست؛ چراکه در قرآن کریم و روایات ما، مراحل و مراتب مهم و کلان اسلام بیان شده‌اند. البته هر مرتبه، خود نیز مراتبی دارد؛ اما کلان مرتبه‌های اسلام و ایمان، این چهار مرحله هستند:

۱. اسلام اول؛

۲. ایمان اول؛

۱. همان: ۶۹.

۲. همان: ۷۰.

۳. ایمان دوم؛

۴. اسلام آخر.

که از اسلام اول با عنوان «اسلام اعرابی» تعبیر می‌کنیم؛ از ایمان اول به «ایمان تصدیقی»؛ از ایمان دوم به «ایمان تسلیمی» و از اسلام آخر به «اسلام ابراهیمی». این همان اسلام ابراهیمی است.

مرحله اسلام اول (اسلام شناس نامه‌ای)

اسلام اول، همان اقرار به شهادتین با زبان است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱.

عبارت: ﴿لَنْ تُؤْمِنُوا﴾ به همان ایمان اول مربوط می‌شود که ممکن است کسی آن را نداشته باشد. این ایمان اول، همان ایمان اول و تصدیق است و تصدیقی نیز به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمانروایی او ندارد. پس اسلام اول، اقرار به شهادتین است که اصطلاحاً «اسلام شناس نامه‌ای» خوانده می‌شود و با این اقرار، احکام ظاهری اسلام بر فرد جاری می‌گردد.

مرحله ایمان اول (ایمان تصدیقی)

اما ممکن است کسی اسلام اول را داشته باشد، اما فاقد باور قلبی باشد و حقانیت اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نکند. مرحله دوم آن است که فرد به راستی با رسول خدا صلی الله علیه و آله همنشینی و معاشرت کند؛ معجزات ایشان را ببیند؛ تأییدات الهی را مشاهده کند و آیات الهی برایش روشن و آشکار گردد. تصدیق در اینجا امری قهری است؛ از این رو گفته‌ایم تصدیق اساساً اختیاری نیست؛ زیرا وقتی کسی دلایل و بینات را ببیند، ناچار است قهراً تصدیق کند؛ چون علم به دلیل، علت علم به نتیجه است و میان دلیل و نتیجه، رابطه علیت برقرار است؛ یعنی اگر کسی دود را از جایی برخاسته ببیند، تصدیق به وجود آتش در آنجا قهری است و نیازی به دلیل دیگر یا فحص و تفتیش ندارد. در این حالت، شخص وقتی دلیل را مشاهده کرد، مدلول آن قهراً برایش حاصل می‌شود.

پرسشگر: «بک عرفتک».

معظم‌له: آنجا که «عرفتک» آمده، منظورش چیز دیگری است. گفتیم که «عرفتک» مقداری فراتر از تصدیق محض است.

پس مرحله دوم، مرحله تصدیق است. خداوند می‌فرماید:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛

این عبارت: ﴿شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ﴾ بیش از شهادت لسانی است؛ یعنی در دلشان [تصدیق کرده‌اند] ﴿شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ﴾. چرا می‌فرماید ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ﴾؟ زیرا کسی که می‌داند رسول، برحق است و با این حال مخالفت می‌کند، قابل هدایت نیست. مثلی در میان مردم رایج است که «کسی را که خواب است، می‌توان بیدار

۱. سوره حجرات: ۱۴.

۲. سوره آل عمران: ۸۶.

کرد، ولی آن را که خود را به خواب زده، نمی توان بیدار کرد». کسی را که نمی داند، می توان آگاه ساخت؛ ولی کسی که می داند و آنچه را که می داند، انکار می کند، قابل هدایت نیست؛ لذا [در مورد] «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» این کفر بعدالایمان، همین است وگرنه «بعدیت» در اینجا بعدیت زمانی نیست؛ بلکه مانند این است که بفرماید «کفرُوا برغم ایمانهم»؛ یعنی با آنکه ایمان دارند، کافرنده؛ چون می دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صادق است؛ اما با این حال، انکارش می کنند.

این ایمان اول است که ایمان تصدیق است و کسانی که پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، همگی از این ایمان برخوردار بودند.

مرحوم آقای واعظزاده در سخنرانی خود، مطلبی گفته بود که بسیاری به او ایراد گرفته بودند. ایشان فرموده بود صحابه ای که برخی می گویند مؤمن نبودند، همگی مؤمن بودند. منظور ایشان از ایمان صحابه، ایمان اول بود؛ یعنی می دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله برحق است، نه اینکه جاهل بودند.

پرسشگر: ...

معظم له: این را همان تصدیق بدانید که در قرآن نیز به آن [این حالت] اشارات فراوانی شده و اساساً مقصود از «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» همین نوع کفر است؛ [مانند آیه] «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»^۱.

این ایمان اول است که ایمان تصدیق است.

مرحله ایمان دوم (ایمان تسلیمی)

ایمان پس از تصدیق که ایمانی اساسی و حقیقی شمرده می شود، «ایمان تسلیم» است؛ یعنی تسلیم بودن در برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آیات کریمه سوره نساء نیز به این معنا تصریح شده است. اساساً به نظر بنده، سوره نساء، بخش مربوط به حکومت و سیاست است و بخشی مفصل است که از آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»^۲ آغاز می شود و به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ می رسد و آنگاه می فرماید: «أَلَمْ تَرَىٰ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۴ و به «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۵ می رسد؛ سپس می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۶.

۱. سوره نحل: ۸۳.

۲. سوره نساء: ۵۸.

۳. همان: ۵۹.

۴. همان: ۶۰.

۵. همان: ۶۴.

۶. همان: ۶۵.

آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱ نیز به معنای تسلیم عملی است، نه تسلیم به این معنا که «سلام» کنید. این [برداشت]، از تحریفات دوران بنی امیه است.

یکی از بزرگان، مطلبی نیکو می فرمود که سخنی دور از حقیقت نیست. ایشان می فرمود: در عرف ما شیعیان، وقتی نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله برده می شود، «صلی الله علیه و آله» می گوئیم، اما «و سلم» را آنان (اهل سنت) اضافه کرده اند. البته «و سلم» غلط نیست؛ چون خداوند نیز بر رسولش سلام فرستاده؛ ولی «و سلم» اگر بخواهد اطاعت آیه «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» باشد، درست نیست؛ زیرا آیه، این تسلیم [به معنای سلام کردن] را نمی گوید؛ بلکه تسلیم به معنای قرار گرفتن در اختیار فرمان او و مطیع آن بودن است.

آنچه می گوئیم، تمامی آن مستند به قرآن و آیات صریحه قرآن است؛ از این رو در آیه سورة نور می فرماید: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا» این را به زبان می گویند، اما «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۲. خداوند چون اطاعت نمی کنند، خداوند آنان را [از زمره مؤمنین] به شمار نمی آورد، تا آنکه می فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۳ و این «قول» هم، قول فعلی و حالی و زبان حال است، نه اینکه به زبان بگویند «أَطَعْنَا»: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۴. این ایمان دوم است که ایمان تصدیقی به تنهایی نیست؛ بلکه ایمان تسلیم است و در روایات نیز فراوان داریم که می فرماید: «الْإِيمَانُ هُوَ التَّسْلِيمُ»^۵.

مرحله اسلام آخر (مقام رضا)

هنگامی که تسلیم حاصل شد و آدمی خوشتن را بر آن تربیت کرد، به تدریج به حال «رضا» می رسد که مرتبه ای بسیار والا و رفیع است. تسلیم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و تسلیم امر خدای متعال بودن، ممکن است بر آدمی گران آید؛ اما به هر حال تسلیم است؛ اما گاهی علاوه بر آنکه بر انسان سخت نیست، هرچه هم سخت باشد، نسبت به آنچه خداوند در حق او انجام می دهد یا به او فرمان می دهد، راضی است؛ «الهی رضا بقضائک، تسلیماً لأمرک». ابتدا، رضایت به قضای الهی مطرح می شود و این رضا، مقام اسلام ابراهیمی است که در این آیه و در آیات دیگری نیز ذکر گشته است، مانند:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶.

آیات سورة صافات [معنای] «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» را توضیح می دهد و می فرماید:

۱. سورة احزاب: ۵۶.

۲. سورة نور: ۴۷.

۳. همان: ۵۱.

۴. سورة بقره: ۲۸۵.

۵. عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۵۸.

۶. سورة بقره: ۱۳۰ و ۱۳۱.

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِعُلَامٍ حَلِيمٍ﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...^۱

در اینجا نمی گوید «رأيت»، بلکه می گوید «أرى»؛ یعنی «مستمرّاً دارم می بینم». گفته می شود که حضرت سه شب پشت سر هم، رؤیا را می دیدند:

﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾

این همان رضاست:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۲

زمانی درباره [معنای] ﴿كَذَلِكَ﴾ می اندیشیدم که به چه معناست؟ ظاهراً به این معناست که ما این چنین، نیکوکاران را پاداش می دهیم. این یک اشاره است؛ ولی مگر در آیات قبل به پاداشی اشاره شده است؟ می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾. ما پس از جست و جو در آیات و روایات، به این نتیجه رسیدیم که همین بلوغ به مرحله رضا و اسلام آخر، نتیجه آن احسانی است که در مرحله تسلیم از خود نشان می دهند؛ یعنی کسی که در مرحله تسلیم، مطیع امر خدا شد و هر جا خدا فرمانی داشت، تسلیم او گردید، خداوند به عنوان پاداش حقیقی، وی را به مرحله اسلام آخر می رساند.

ما معتقدیم یک پاداش حقیقی داریم و یک پاداش اعتباری. اساساً پاداش حقیقی همان «نتیجه العمل» است.

پرسشگر: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾ جزای آن است؟

معظم له: خیر، همان ﴿أَسْلَمَا﴾ جزا است. به مقام اسلام رسیدن، خود جزا است. بله، ﴿قَدْ صَدَّقْتَ﴾ به این معنا که خدا اسلامشان را قبول کرد، درست است؛ ولی اسلام، جزا است؛ لذا در مرحله اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳ می گوئیم اجر حقیقی مراد است، نه اجر اعتباری. ما یک اجر اعتباری داریم که در قرارداد با دیگران وجود دارد. ما با کسی قرارداد می بندیم که در برابر انجام عملی، پولی دریافت می کنیم؛ ولی اجر حقیقی، نتیجه عمل است. کشاورزی که در زمستان زحمت می کشد؛ کشت می کند، شخم می زند و... اجرش این است که وقتی زمان برداشت فرارسید، بتواند میوه های رسیده را برداشت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾. اگر می خواهید به من پاداش دهید، نگذارید نتیجه زحمات من هدر رود. مودت ذی القربى، نتیجه کار آن حضرت است؛ یعنی ادامه همان امامت ائمه اطهار علیهم السلام کسی که این فرمان را امتثال کند، پاداش حقیقی زحمتش همین است؛ لذا این پاداش به خودتان بازمی گردد: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۴ یا ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۵. اجر به رسول خدا صلی الله علیه و آله بازمی گردد؛ بلکه به خود شما بازگشت می کند. شما اگر این [مسیر] را ادامه دهید و از علی بن ابی طالب علیه السلام اطاعت کنید، به قول صدیقه زهراء علیها السلام در خطبه خویش، اگر اجازه می دادند که

۱. سوره صافات: ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. همان: ۱۰۳ - ۱۰۵.

۳. سوره شوری: ۲۳.

۴. سوره فرقان: ۵۷.

۵. سوره سبأ: ۴۷.

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله محسن اراکی رحمته الله ۷

علی بن ابی طالب علیه السلام به حق خود برسد: «... وَاللّٰهُ لَوْ تَكَفَّوْا عَنْ زِمَامِ نَبِيِّهِ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَا غَتْلَقَهُ وَلَسَارِ بِهِمْ سِرّاً سَجْحاً لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَلَا يَتَغَتَّعُ رَاكِبُهُ وَلَا تُورَدُهُمْ مَنَهْلًا نَمِيراً...»^۱ چنان اینان را اداره می کرد و به روانی، به طرف کمال می برد و این شتر خلافت را به سرمنزل مقصود می رسانید.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين